

## وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی اخلاقی در قرآن کریم (نسبت‌سنجی وحی و عقل عملی)

علی حاجی جعفری \*

### چکیده

اخلاق و دین دو رکن اساسی زندگی بشر است، اگرچه برخی از دین‌روگردان بوده ولی اخلاقی زیستن را ترک نکرده و بر اساس معیارهای عرفی یا شخصی افعال اخلاقی را لاجرم دانسته‌اند. اسلام در پرتو سخن (اینی بعثت لأتمم مکارم الأخلاق) مدعی ارائه نظام اخلاقی است؛ نظامی که منبع استنطاق آن، آیات قرآن و روایات معصومین علیهم صلوات الله می‌باشد. از میان نظام‌های اخلاقی برگرفته از اخلاق هنجاری، دو نظام وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی بیشترین شباهت را به نظام اخلاقی اسلام دارد. در این نوشتار براساس روش توصیفی-تحلیلی برای تشخیص نظام اخلاقی اسلام و این همانی آن، با دو نظام اخلاقی مذکور و یا عدم این همانی به بررسی ماهیت دو نظام اخلاقی وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی بر اساس آیات قرآن پرداخته شد. در نهایت به دست آوردیم که نظام اخلاقی قرآن، تلفیقی از وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی اخلاقی است، که همان رسیدن به سعادت آخرت و کسب رضایت الهی است بدین صورت که خدای متعال انسان‌ها را برای رسیدن به سعادت آخرت و کسب رضایت الهی در قالب برخی اوامر و وظیفه‌گرایانه در این دنیا راهنمایی نموده است. از این رو اگر اوامر و وظیفه‌گرایانه‌ای نیز در آیات و روایات مطرح گردیده است، بیانگر وظیفه‌گرا بودن انسان در دنیا بوده و در آخر به همان غایت‌گرایی مذکور ختم می‌شود.

### کلیدواژه‌ها

قرآن، اخلاق، اخلاق هنجاری، وظیفه‌گرایی، غایت‌گرایی.

\* دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری فلسفه حقوق دانشگاه باقرالعلوم (ع). (alihajjafari110@gmail.com)

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶)

## مقدمه

اخلاق علمی است که در آن، پیرامون صفات نهفته در نفس و نیز پیرامون افعال، اقوال و افعال صادره از این صفات، چگونگی پاکسازی نفس از رزایل و چگونگی تخلق به فضایل، و نیز پیرامون نشان دادن راه‌های سعادت جاودان و ... بحث می‌کند. (مظاهری، ۱۳۸۳، ص. ۲۷).

یکی از شاخه‌های علوم اخلاقی، فلسفه‌ی اخلاق می‌باشد، فلسفه‌ی اخلاق علمی است که عهده دار بررسی فلسفی (عقلی) مبادی تصویری و تصدیقی علم اخلاق است و درباره‌ی مفاهیم اخلاقی و ارتباط آن‌ها با واقعیت و نیز درباره‌ی اصولی که ردّ یا قبول گزاره‌های اخلاقی بدان وابسته است، بحث می‌کند. (مصباح، ۱۳۸۲، ص. ۲۲).

فلسفه‌ی اخلاق در شاخه‌ی اخلاق هنجاری به صورت کلی به ارائه دو نظام اخلاقی و وظیفه‌گرا و غایت‌گرا می‌پردازد.

وظیفه‌گرایی نظریه‌ای است که معتقد به الزامات و وظایف اخلاقی پیشینی است که الزامشان ناشی از ذات خود افعال است. وظیفه‌گرایان بر این باورند که دست کم بعضی از افعال اخلاقی را می‌توان یافت که با قطع نظر از نتایج‌شان، انجام آن‌ها برای انسان ضروری است. به عقیده آن‌ها اوصاف دیگری غیر از خوبی و بدی نتایج اعمال وجود دارد که تعیین‌کننده‌ی درستی و نادرستی آن است، مثل ذات عمل و این که آن عمل مصداق وفای به عهد یا عدالت است، یا این که آن عمل توسط خدا امر و نهی شده یا مورد توافق و قرارداد اجتماعی است. از نظر وظیفه‌گرایان نتایج یا اصلاً در تعیین درستی و نادرستی عمل دخیل نیستند و یا فقط یکی از عوامل تعیین‌کننده هستند. وظیفه‌گرا معتقد است که عمل یا قاعده عمل می‌تواند اخلاقاً درست یا الزامی باشد حتی اگر بیشترین غلبه خیر بر شر را برای خود شخص، جامعه یا جهان به وجود

نیورد. آن عمل یا قاعده عمل ممکن است صرفاً به دلیل واقعیت دیگری که مربوط به آن است، یا به دلیل طبیعت خودش درست یا الزامی باشد. (فرانکنا، ۱۳۹۲، ص. ۱۰۳ و ۴۶)

در فلسفه اخلاق نگاهی وجود دارد که طبق آن عامل تعیین درستی یا نادرستی اعمال و نیز بایستگی و نبایستگی رفتارها، در نتایج آن‌ها نهفته است. بنابراین، یک عمل تنها در صورتی صواب است که دست کم به اندازه هر بدیل ممکن دیگری موجب غلبه بر شر شود و تنها در صورتی خطاست که نه موجب غلبه خیر بر شر شود و نه مقصود از آن ایجاد چنین غلبه‌ای باشد. به تعبیر دیگر، غایت‌گرایان برای تشخیص صواب از خطا نتیجه حاصل از کار اختیاری را مورد لحاظ قرار می‌دهند، به این صورت که اگر کاری ما را به نتیجه مطلوب رساند و یا دست کم در خدمت وصول به نتیجه و غایت مطلوب بود، خوب است، اما اگر ما را از نتیجه دور کند بد دانسته می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص. ۲۵)

هاشمی گلپایگانی (۱۳۸۸)، معتقد است که غایات خلقت و انسان دوگونه است غایت اصلی که غایت کمالی است و غایت تبعی و ضروری. غایت اصلی همه انسانها رحمت الهی است ولی غایت تبعی و ضروری اهل خسران و شقاوت، جهنم است. هر چند همه انسانها در اصل برای بهشت خلق شده بودند و استعداد و توانایی رسیدن به غایت اصلی را دارا هستند.

حسینی رامندی (۱۳۹۹)، معتقد است غایت‌گرایی با انسان‌شناسی قرآنی و اسلوب‌های تربیت اخلاقی قرآن سازگار است. غایت‌گرا بودن نظام اخلاقی قرآن، به مفهوم انکار ارزش فضیلت و مسئولیت اخلاقی نیست؛ در شماری از آیات، قرآن رفتارهایی را که با انگیزه انجام وظیفه اخلاقی انجام می‌گیرد یا منشأ آنها فضیلت انسانی است، می‌ستاید. قرآن

مخاطبان خود را به فضیلت محوری و تکلیف مداری تشویق می‌کند و آن را دو راهبرد مؤثر در تربیت اخلاقی می‌داند؛ اما عام‌ترین پاسخ قرآن، برای توجیه همه الزامات اخلاقی، غایت فعل اخلاقی است؛ نه فضیلت انسانی و نه وظیفه اخلاقی.

اترک (۱۳۸۹)، در پژوهش خود به این نتیجه رسیده است که وظیفه‌گرایی دیدگاهی است در مقابل غایت‌گرایی، که دو اصل مورد قبول غایت‌گرایی یا یکی از آن دو یعنی استقلال معنای خوب از درست و تعریف درست به پیشینه سازی خوب را رد می‌کند. بنابراین وظیفه‌گرایی به نظراتی گفته می‌شود که درستی اعمال برای آنها مقدم بر خوبی بوده و مستقل از آن است و درست صرفاً چیزی که خوب را پیشینه سازی کند نیست. ملاک درستی اعمال در نظریه‌های مختلف وظیفه‌گرایی چیزی از قبیل اصول عقلی مانند اصل تعمیم‌پذیری، ذات اعمال، امر الهی، قرارداد اجتماعی، اراده و انتخاب فردی یا حقوق است.

در پژوهش ندیمی و مسعودی (۱۴۰۱)، به دست آمد که نظریه اخلاقی اسلام از منظر تعالیم اسلامی یک نظریه نتیجه‌گرا است. آیات و روایات متعدد کمال مطلوب انسان را فلاح، فوز و سعادت معرفی می‌کنند. افزون بر این با ملاحظه آیات و روایات معلوم شد که رابطه عمل و نتیجه آن یک رابطه تکوینی است یعنی هر رفتار اخلاقی انسان یک صورت ظاهری دارد و یک صورت حقیقی باطنی و رفتارهای اخلاقی انسان بر اساس همین نتایج تکوینی ارزش‌گذاری می‌شوند. هر عملی که نتیجه و صورت باطنی و حقیقی آن مقام وجودی انسان را به خداوند نزدیک می‌کند، خوب و پسندیده است و هر رفتاری که نتیجه تکوینی آن موجب انحطاط وجودی انسان از مقام قرب می‌شود قبیح و ناپسند است.

هر چند پژوهش‌هایی در زمینه وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی اخلاقی در قرآن کریم صورت

گرفته است اما با توجه به عدم پیشینه خاصّ به صورت تفصیلی و نیز اهمیت داشتن تبیین وظیفه‌گرایی یا غایت‌گرایی در دیدگاه اسلام، ضرورت دارد که این بحث مورد تحلیل قرار گرفته تا در طراحی نظام اخلاقی اسلام به عنوان یک مَبنا مورد استفاده قرار گیرد.

بنابراین با توجه به مطالب فوق، هدف این پژوهش رفع کمبود و نقص ادبیات علمی موجود و پاسخ به این سؤال است که وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی اخلاقی در قرآن کریم چیست؟

در این نوشتار هم‌همی مطالب براساس روش توصیفی-تحلیلی بوده و در تحلیل، از روش تحلیل محتوا استفاده خواهد شد؛ و همچنین روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای است. و در نهایت روش داوری ما اجتهاد متداول، بر اساس استناد به منابع کتابخانه‌ای می‌باشد.

### غایت‌گرایی اخلاقی

نظریات مربوط به اخلاق هنجاری در تقسیم اولیه، به نظریات ناظر به الزام و نظریات ناظر به ارزش تقسیم می‌شوند. نظریات ناظر به ارزش نظریات فضیلت‌گرا نامیده می‌شوند. اما نظریات ناظر به الزام به دو دسته غایت‌گرا و وظیفه‌گرا تقسیم می‌گردند.

### غایت‌گرایی

غایت‌گرایان معتقدند ملاک اساسی درست یا نادرست، الزام و ... به لحاظ اخلاقی عبارت است از آن ارزش غیر اخلاقی که به وجود می‌آورد. مرجع نهایی مستقیم یا غیرمستقیم، باید میزان خیر نسبی ایجاد شده یا غلبه نسبی خیر بر شر باشد.

نظریات غایت‌گرا در طول تاریخ به دو دسته کلی تقسیم می‌گردند: نظریات لذت‌گرا در یونان باستان و نظریه‌های سودگرا و خودگرا در دوران معاصر. وجه جامع

همه‌ی این نظریات یکی همان غایت‌گرایی و توجه خاص به نتیجه در شکل‌گیری تعریف یک فعل اخلاقی است، و دیگری، ابزاری دانستن مفاهیم اخلاقی خوب و بد است. ابزاری دانستن اخلاق برای نظریات غایت‌گرا یعنی این که اخلاق بما هو اخلاق، ارزشی نمی‌تواند داشته باشد؛ بلکه اخلاق ابزاری است برای رسیدن به نتایج بهتر و هرچه بتواند نتایج بهتری به دنبال داشته باشد آن عمل نیکو و اخلاقی است.

### خودگرایی

نظریات غایت‌گرا در این که محور اساسی در فعل اخلاقی رسیدن به غایت خیر و نیک است، با هم اتفاق نظر دارند. اما در رابطه با این که باید به دنبال فراهم کردن خیر چه کسی بود، نظریات آن‌ها از هم جدا می‌شوند. خودگروی اخلاقی بر این باور است که انسان همیشه باید کاری کند تا خوبی و خیر را برای خودش به ارمغان بیاورد. قواعد اخلاقی هم تا زمانی مرجعیت دارند که در دراز مدت دست کم به اندازه‌ی هر بدیل دیگری غلبه‌ی خیر بر شر را برای خود شخص به وجود آورد. در غیر این صورت قابل استفاده نیستند. اپیکور، هابز و نیچه را می‌توان بزرگترین خودگرایان اخلاقی تاریخ دانست.

خودگرایی اخلاقی درباره‌ی این که «چه چیزی خوب و چه چیزی بد است؟» یا «مصلحت فرد چیست؟» معتقد است که شخص هر نظریه‌ای را که خواست می‌تواند اتخاذ کند. چرا که آن‌ها به دنبال چیزی هستند، که شخص آن را بپسندد. آن‌ها در تعارض اول شخص (من) با دوم شخص و سوم شخص، منافع اول شخص را اولویت می‌دهند. از دید خودگروی، یگانه وظیفه اخلاقی انسان؛ بیشترین غلبه ممکن خیر بر شر برای شخص است.

خودگرایان بسیاری از فیلسوفان را خودگرا می‌دانند به شکلی که گاهی همانند

اپیکور خیر یا مصلحت را به «سعادت» تعریف می‌کند، سعادت را نیز همان لذت می‌نامند. گاهی نیز خیر و مصلحت را به معرفت، قدرت، تحقق کمالات نفس یا آنچه افلاطون «زندگی آمیخته با لذت، معرفت و چیزهای خوب دیگر نامید» تعریف کرده‌اند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص. ۳۰)

خودگرایی با یکی از اصول اساسی مشترک بین همه‌ی نظام‌های اخلاقی تنافی دارد، آن اصل، اصل «تعمیم» است. قانون اخلاقی باید به شکلی باشد که بتوان آن را به دیگران نیز توصیه کرد، و دیگران آن را صادقانه قبول کنند؛ در حالی که اگر هرکس به سود خودش کار کند چه ضمانتی وجود دارد که توصیه‌کننده قانون اخلاقی خودگروی (طبق اصل اساسی خودگروی) منفعت خودش را در نظر نگیرد. اشکال دیگر خودگروی سنجش و قضاوت اخلاقی درباره‌ی افعال است، اگر هر کس براساس مصلحت شخصی خودش یک فعلی را خوب بداند، که برایش لذت‌بخش باشد، برای ارزش‌سنجی یک عمل فقط می‌تواند نظر خودش را بدهد، که عملاً فقط برای خودش مهم است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص. ۱۲۵)

شیروانی در کتاب اخلاق هنجاری آورده است:

«غایت‌انگاران درباره‌ی اینکه باید به دنبال فراهم آوردن خیر چه کسی بود، اختلاف نظر دارند، کسانی مانند اپیکور (۲۷۰-۳۴۲م)، هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸م) و نیچه (۱۹۰۰-۱۸۴۴م) معتقدند که، ملاک فعل اخلاقی میزان خیری است به خود فرد می‌رسد. این باور را خودگروی اخلاقی می‌نامند». (شیروانی، ۱۳۷۸، ص. ۱۹)

بنابراین در نگاه خودگرایی اخلاقی، انسان باید کاری را انجام دهد که بیشترین خیر و نفع را برای خود داشته باشد.

در نظام اخلاقی اسلام خودگروی، به یک معنا و در یک مرحله، مورد تأیید است؛

هر چند هدف نهایی نیست. توضیح اینکه در بسیاری از متون دینی برای دعوت به فعل اخلاقی، از عنصر وعده و وعید، که بازگشت آن به جلب سود برای خود و دفع زیان از خود است، تکیه شده است؛ و این با خودگروی اخلاقی سازگار است؛ یعنی به انسان گفته می‌شود برای اینکه به سعادت برسی، از نعمتهای جاودان بهشت بهره‌مند شوی، و از عذاب دوزخ رهایی یابی، عمل صالح انجام ده. این همان خودگروی است اما باید توجه داشت که مخاطب چنین سخنانی گروه متوسط آدمیانند و برای بلندهمتان و اولیاء الهی توجه به خدا جای توجه به خود را می‌گیرد. در این مرحله کسانی که کارهای نیک را تنها بخاطر عشق به خدا انجام می‌دهند بر کسانی که از ترس دوزخ یا به شوق بهشت چنین می‌کنند برتری دارند. (شیروانی، ۱۳۷۸، ص. ۲۸ و ۲۹)

### سودگرایی

ناتوانی خودگروی در پاسخ به سؤالات و انتقادات باعث عدم استقبال متفکران حوزه اخلاق از این نظریه شد یکی از ایرادات اساسی به نظریه‌ی خودگروی توجه زیادی است که به «خود» شده است و عملاً از خودخواهی در اخلاق دفاع شده است. این دیدگاه باعث شده تا به تأثیرات اعمال مٹکی بر نظریه خودگروی بر دیگران توجه نشود. سودگروی بر اساس رفع مشکلات خودگرایی و به‌وجود آوردن یک نظریه غایت‌گرای مستحکم‌تر و جامع‌تر بنیان شد. این نظریه که باز هم مٹکی بر اصل نتیجه و هدف بوده نتیجه‌ای را ارجح می‌داند که کل نتایج آن عمل به صورت مجموع مورد بررسی واقع شوند نه فقط برای فاعل فعل، که حتی برای هر کسی که نسبتی با عمل دارد. «بیشترین خیر برای بیشترین افراد» جمله‌ی کلیدی سودگروی است که مورد استفاده‌ی همه‌ی سودگرایان واقع شده است.

سودگروی شاخه‌ای از غایت‌انگاری است که :

۱. خوب و بد کارها را بر اساس خیر و شر مترتب بر آن تعیین می‌کند.

۲. به خیر و شر همگانی نظر دارد نه خیر و شر شخصی. (شیروانی، ۱۳۷۸، ص. ۳۱)

اگر بخواهیم سودگروی را در یک عبارت بیان کنیم، باید بگوییم: «نظریه‌ای در اخلاق هنجاری است که می‌گوید آن هدف اخلاقی که باید در تمام کارهای خود در پی‌اش باشیم به‌دست آوردن بیشترین غلبه ممکن خیر بر شر (یا کمترین غلبه ممکن شر بر خیر) در کل جهان است. (شیروانی، ۱۳۷۸، ص. ۳۱ و ۳۲)

### وظیفه‌گرایی

نظریات وظیفه‌گرا، با این عقیده آغاز می‌شوند که ارزش‌هایی وجود دارند که مقدم بر اخلاق هستند، حتی اگر هیچ درستی و نادرستی اخلاقی وجود نداشته باشد، همواره بعضی چیزها خوب و بعضی چیزها بد خواهند بود. بنابراین در نظریات نتیجه‌گرا کیفیت ارزش اخلاقی اعمال، اشخاص و منش‌ها وابسته به ارزش غیر اخلاقی نسبی آن چیزی است که به وجود می‌آورند و یا به دنبال ایجادش هستند. (فرانکنا، ۱۳۹۲، ص. ۴۵) آنچه در وظیفه‌گرایی اولویت دارد، انجام وظایف و الزامات خاص اخلاقی است. منبع این الزامات ممکن است الهی و دینی باشد و یا عقل انسانی یا چیز دیگر. براساس نظریه‌ی وظیفه‌گرایی ما موظف به وظایف اخلاقی هستیم که نتایج خوب یا بد عمل، یا اصلاً دخالتی در تعیین آن‌ها ندارد یا فقط یکی از عوامل تعیین‌کننده هستند.

وظیفه‌گرایی اخلاقی دارای انواع و تقریرهای مختلفی است؛ عقل‌گرایی کانت، شهودگرایی، قراردادگرایی اجتماعی، نظریه‌ی امر الهی و اخلاق اگزیستانسیالیسم جزء نظریات وظیفه‌گرا هستند.

معمولاً وظیفه‌گرایی در مقابل غایت‌گرایی تعریف شده است. یعنی نظریه‌ای است که ایجاد بهترین نتایج ملاک درستی وظیفه نیست در واقع نزد وظیفه‌گرایان درستی عمل مقدم بر نتیجه خوب است.

### نظام غایت‌گرا در قرآن کریم

از دیدگاه قرآن کریم، جهان خلقت که فعل خداوند حکیم است تماماً بر اساس غایت واقعی خلق شده است و انسان نیز جزو این جهان بوده و دارای غایتی حقیقی و واقعی است. حقیقت عالم در جامه حق شکل گرفته و باطل و بازیچه نیست و حق بودن این عالم به این است که برای خلقت آن غایت و هدفی ثابت در ماورای آن باشد. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۱۸، ص. ۲۴۱) جهان بینی توحیدی دارای ویژگی‌هایی است که خلقت براساس آن شکل گرفته است.

#### ۱. هدفداری همه‌ی موجودات

از دیدگاه جهان‌بینی اسلامی، جهان و از جمله انسان، دارای ماهیتی لله و إلی الله می‌باشد؛ یعنی همه چیز برای خدا بوده و در نهایت به سوی او نیز باز خواهد گشت. از این لحاظ میان انسان و دیگر موجودات جهان فرقی نیست. یعنی انسان، چه بخواهد و چه نخواهد، چه بداند و ملتفت باشد و چه نداند و یا ملتفت نباشد، مسیر زندگی‌اش إلی الله بوده و به خدا منتهی می‌گردد. چنان‌که سایر موجودات نیز این‌چنین هستند. آنچه انسان را از دیگر موجودات این جهان متمایز می‌کند، این است که چون وی موجودی با استعداد آگاه شدن است، باید این استعداد را به فعلیت برساند و مسیر خود را با توجه به آن هدف، مشخص گرداند.

از نظر قرآن کریم، لقاء و ملاقات خداوند برای عموم انسان‌هاست، چه انسان‌های

نیکو و چه انسان‌های بدکار، اما با این تفاوت و امتیاز که آدم‌های نیکو در همه حال و در همه‌ی تصمیمات و اعمال، متوجه لقاء خدا بوده و همین توجّه به لقاء او را آماده می‌سازد که به عمل صالح دست بزند و از شرک بپرهیزد. (بهشتی، بی تا، ج. ۱، ص. ۱۶۹)

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾؛ پس هر که امید دارد که به پیشگاه پروردگار خویش رود باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند (کهف/۱۱۰)

جمله «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ...» مشتمل بر اجمال دعوت دینی است که همان عمل صالح برای رضای خدای واحد بی‌شریک است، و آن‌گاه این معنا را متفرّع کرده بر رجاء لقاء پروردگار متعال و بازگشت به سوی او؛ چون اگر حساب و جزایی در کار نباشد هیچ داعی و ملزومی نیست تا افراد را به پیروی از دین و به دست آوردن اعتقاد و عمل صحیح وادار سازد. اگر عمل صالح و شرک نوزیدن در عبادت رب را متفرّع بر اعتقاد به معاد نموده؛ بدین جهت است که اعتقاد به وحدانیت خدا با شرک در عمل جمع نمی‌شوند، و با هم متناقض‌اند. پس اگر خدا را واحد بدانیم، او در همه‌ی صفاتش از جمله معبودیت نیز واحد بوده و شریکی ندارد. و اگر پیروی از دین را فرع بر رجاء معاد کرد، و نه بر یقین به معاد، بدین جهت بوده که تنها احتمال بودن معاد کافی است که آدمی را به پیروی از دین وادار کند، چون دفع ضرر محتمل واجب است؛ هر چند بعضی‌ها معتقدند: که مراد از لقاء، دیدار کرامت و ثواب است و این تنها مورد رجاء است نه مورد قطع. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۱، ص. ۵۵۷)

قرآن اعمال مردم کافر و بدکار را به نوعی سراب که انسان‌های تشنه و در بیابان مانده را فریب داده و موجب تحیّر و سردرگمی آن‌ها می‌گردد، تشبیه کرده، می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يُحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ سَائِغًا  
وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾؛ کسانی که کافرند اعمالشان چون  
سرابی است در بیابانی که تشنه کام آن را آب پندارد و چون بدان رسد چیزی نیابد، و خدا  
را نزد آن یابد که حساب او را تمام و کمال بدهد و خدا تند حساب است (نور/۳۱)

قرآن اعمال آن‌ها را تشبیه نموده به سرابی که انسان تشنه در زمین هموار، آن را آب  
تلقی می‌کند، ولی خالی از حقیقت و آثار آن می‌باشد، در نتیجه عطش او را برطرف  
نمی‌کند، اعمال کافران نیز همگی از جمله قربانی‌هایی که پیشکش بُت‌هایشان می‌نمایند،  
و اذکاری که در آن هنگامه زمزمه می‌کنند، و عباداتی که در مقابل بُت‌ها انجام  
می‌دهند، خالی از حقیقت بوده، در نتیجه آثار عبادت بر آن‌ها مترتب نیست، و از آنجا  
که تنها تشنگان درمانده به سوی سراب خالی از حقیقت حرکت می‌کنند، خدای متعال  
در این آیه اعمال کافران و وضعیّت آنان را تشبیه به تشنگان کرد نه مطلق سیراب و  
تشنه، چرا که سیراب به علت عدم نیاز به آب از سر سیرابی، به سوی سرابی که بهره‌ای  
از حقیقت ندارد حرکت نمی‌کند و درمانده‌تر از قبل نمی‌شود، زیرا هدف او چیزی غیر  
از سیرابی و دنبال کردن سراب است؛ اگرچه او نیز سراب را از دور می‌بیند. ولی در  
مقابل انسان تشنه و در راه مانده (کافر) هدفش رفع تشنگی و دنبال کردن هر سرابی  
است، از این رو خدای متعال در این آیه فرمود: انسان تشنه می‌رود تا نزد آن سراب  
بیاید، و این مطلب برای اشاره به این نکته است که گویا در آن‌جا کسی انتظار آمدن وی  
را می‌کشد، و می‌خواهد که بیاید، و او کسی جز خدای متعال نیست، و به همین جهت  
در ردیف آن فرمود: «وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ، فَوْقَاهُ حِسَابَهُ؛ خدا را نزد آن سراب می‌یابد، خدا  
هم حسابش را تمام و کامل می‌دهد.» نتیجه این تعبیر این شده است که این کفار

هدفشان از اعمالشان این است که به آن غایتی برسند که فطرت و جبلتشان ایشان را به سوی آن روانه می‌کند، آری هر انسانی هر عملی که می‌کند به حکم فطرت و جبلت، هدفش سعادت است، ولی ایشان را اعمالشان به چنین هدفی نمی‌رساند. و آن الهه‌ها هم که اینان با پرستش آن‌ها پاداش نیکی می‌جویند حقیقت ندارند، بلکه آن الهی که اعمال ایشان به او منتهی می‌شود، و او به اعمال ایشان احاطه داشته و جزا می‌دهد خدای سبحان است، و بس، و حساب اعمالشان را به ایشان می‌دهد. و این که در آیه فرمود: «فَوْفَاهُ» توفیه حساب کنایه از جزای مطابق عمل است، جزایی که عمل آن را ایجاب می‌کند، و رساندن آن به صاحب عمل به آن مقدار که مستحق آن است.

بنابراین در آیه شریفه اعمال تشبیه شده به سراب، و صاحبان اعمال تشبیه شده‌اند به تشنه‌ای که نزد خود، آب گوارا دارد، ولی از آن روی گردانیده دنبال آب می‌گردد، هر چه مولایش به او می‌گوید: آب حقیقی که اثر آب دارد این است، بخور تا عطشت رفع شود، و او را نصیحت می‌کند قبول نمی‌کند و در عوض در پی سراب می‌رود و نیز رسیدن مرگ و رفتن به لقاء خدا تشبیه شده به رسیدن به سراب، در حالی که مولایش را هم آنجا می‌یابد، همان مولا که او را نصیحت می‌کرد، و به نوشیدن آب گوارا دعوت می‌نمود. پس مردمان کفر پیشه از یاد پروردگارشان غافل شدند، و اعمال صالح را که رهنمای به سوی نور او است، و ثمره آن سعادت ایشان است، از یاد بردند و پنداشتند که سعادتشان در نزد غیر خدا، و الهه‌هایی است که به غیر خدا می‌خوانند، و در سایه اعمالی است که خیال می‌کردند ایشان را به بت‌ها تقرب می‌بخشد، و به همین وسیله سعادت‌مند می‌گردند، و به خاطر همین پندار غلط سرگرم آن اعمال سرابی شدند، و نهایت قدرت خود را در انجام آن‌گونه اعمال به کار بسته، عمر خود را به پایان

رساندند، تا اجل هایشان فرا رسید، و مشرف به خانه آخرت شدند، آن وقت که چشم گشودند هیچ اثری از اعمال خود که امید آن آثار را در سر می‌پروراندند ندیدند، و کمترین خبری از الوهیت الهه پنداری خود نیافتند. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ص. ۱۸۱ و ۱۸۲)

از آن تعبیرات و تعبیراتی نظیر: ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ (علق / ۸) رجوع همگان به سوی پروردگار تو است ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ (شوری / ۵۳) همه‌ی امور به خدا بازمی‌گردد و ... برداشت می‌شود که هدف خداست و انسان باید با توجه کامل به آن هدف، کارها و برنامه‌های زندگی خود را تنظیم کند و عمری را آن‌چنان بگذراند که به گفته یکی از امامان شیعه، مرتع و چراگاه شیطان نباشد.

تکیه کردن روی اصل هدف‌داری در تربیت و تزکیه اسلامی برای این منظور است که زندگی معنادار بشود و از پوچی و بیهودگی دور گردد. ما هنگامی می‌توانیم به يك انسان برای بهزیستی و سعادت‌مندی برنامه بدهیم و او را به تکالیفی که حتما توأم با رنج و مشقت است، مکلف سازیم که به او هدف بدهیم. در حقیقت هدف‌داری مساوی است با معنی‌دار بودن زندگی و بی‌هدفی مساوی است با پوچی زندگی. هرگونه هدفی هم نمی‌تواند مقصود ما را تأمین کند. بلکه هدفی لازم است که دارای قداست و هم دارای پاکی و نزاهت باشد. یعنی قدوس و سبوح باشد. (بهشتی، بی تا، ج. ۱، ص. ۱۷۱) یا به تعبیر قرآن: ﴿يَسْبَحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ همه‌ی چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین هستند، برای خداوند ملك، قدوس، عزیز و حکیم، تسبیح و تنزیه می‌گویند ﴿(جمعه/۱)﴾

چنین هدفی است که آن لیاقت و شایستگی را دارد که زندگی انسان‌ها را معنی‌دار کند و آن را از پوچی رها سازد. اما هدف‌های دیگر، هرچند هم بزرگ باشند، آن لیاقت

و شایستگی را ندارند. ممکن است قبل از اینکه انسان به آن‌ها برسد، خیلی جذاب و پرمعنی باشند. ولی وقتی به آن‌ها رسید، و چند روزی با آن‌ها خو گرفت، جذابیت خود را از دست می‌دهند و در چشم انسان از قداست و ارزش‌الایی که داشتند می‌افتند و آن وقت است که باید فکر دیگری بکند و باز به تجربه دیگری رو بیاورد که باز هم نتیجه همان است.

ادیان آسمانی و پیامبران، بدون این که اجازه دهند انسان‌ها در سنگلاخ‌ها سرگردان شوند و بگذارند که گرفتار پوچی و بی‌معنی‌گری زندگی بشوند، از اول دعوت به آن هدف مطلق - خدا - کرده‌اند و از انسان خواسته‌اند که آزادی‌های خود را در چارچوب معیارهای دینی، آزادانه محدود کنند و بدون این که ارزش‌های نسبی را در حد تبعیت و فرعیت فراموش کنند، در جهت آن ارزش مطلق، گام بردارند و مصداق «من کان لله کان الله له» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج. ۷۹، ص. ۱۹۷) باشند.

اگر انسان به‌طور کامل، از رهنمودهای پیامبران استفاده می‌کرد و راه و رسم استفاده صحیح از آزادی را از آن‌ها الهام می‌گرفت، نه گرفتار خفقان می‌شد و نه بر اثر سوء استفاده از آزادی به بن‌بست کشیده می‌شد. راستی مگر بناست انسان همه چیز را به تجربه درآورد؟ آیا برای این که ما پی ببریم که يك دارو، مسموم‌کننده و مهلك است، حتما باید تجربه کنیم و خود را به هلاکت بیفکنیم یا اینکه از تجربه دیگران و علم و اطلاع و بصیرت آنان باید بهره‌مند شویم؟

به صورت يك قانون کلی، می‌توان گفت: سوء استفاده از هر چیزی سبب محرومیت از آن چیز می‌شود. سوء استفاده از يك غذا که وسیله ادامه حیات است و افراط، در خوردن آن سبب می‌شود که انسان برای همیشه، یا لاقلاً برای مدتی از آن

غذا محروم شود. سوء استفاده از بدن و قوای آن باعث محرومیت از آن‌ها می‌شود. سوء استفاده از قدرت هم همین حکم را دارد. (بهشتی، بی تا، ج. ۱، ص. ۱۷۱)

## ۲. هدف و وسیله

هدف‌داری در اسلام به این معنا نیست که هدف هر نوع وسیله را مباح می‌کند بلکه به این معنا است که اسلام برخی از اهداف و تحقق برخی از اعمال را به طور مطلق لازم می‌شمارد و آن را اهم می‌داند و در صدر اولویت‌ها قرار می‌دهد و هرگز به ترک آن راضی نمی‌باشد هرچند که متضمن برخی از خلاف واقع‌ها نیز بشود. مثلاً اصلاح بین مردم، صفا و صمیمیت، اختلاف نداشتن زن و شوهر در زندگی زناشویی، غلبه اسلام بر کفر، حفظ کیان اسلام و عظمت آن از جمله اهداف مهم نزد شارع می‌باشد. اسلام می‌خواهد نظام جامعه مسلمین در کمال عزت و شرافت و سلامت و صلح و صفا به حرکت خویش ادامه دهد و رخنه‌ای در آن از هیچ جهت وارد نشود. حال اگر رفع اختلاف خانوادگی و حفظ سیادت اسلام و برتری اسلام بر کفر موقوف بر یک دروغ گفتن باشد، ارتکاب آن را در موارد استثنایی [نه در همه‌ی اوقات] جایز می‌داند.

امام صادق علیه السلام از پدران گرامی خویش از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«ثلاثة يحسن فيهنّ الكذب: المكيّدة في الحرب وعدتك زوجتك و الاصلاح بين الناس و ثلاثة يقيح فيهنّ الصدق: النّميمة و اخبارك الرّجل عن اهله بما يكرهه و تكذيبك الرّجل عن الخير؛ سه چیز است که دروغ گفتن در آن‌ها [نه تنها جایز بلکه] نیکوست: خدعه و مکر [بر دشمنان اسلام] در معرکه جنگ و وعده انجام دادن کاری [که نمی‌کنی] به همسرت [تا از بروز اختلاف و تلخی جلوگیری کند] و اصلاح بین مردم [در موارد اختلاف و بروز شکاف در صفوف مسلمین] و سه چیز است که

راستگویی [که ذاتاً امری نیکوست] در آن‌ها قبیح و زشت است: سخن‌چینی، خبر دادن مرد از همسرش از جریانی که او را ناراحت می‌کند و تکذیب تو مردی را که خبر از خیر می‌دهد». (حرعاملی، ۱۳۶۴، ج. ۵، ص. ۵۷۸)

حتی از برخی از احادیث معتبر استفاده می‌شود که خداوند دروغ مصلحت‌آمیز را دوست می‌دارد چنان‌که راستی و صدق مفسده‌انگیز را مبعوض می‌داند.

روایت شده است که رسول اکرم ﷺ خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «یا علیّ انّ الله أحبّ الکذب فی الصّلاح و ابغض الصدق فی الفساد؛ ای علی، خداوند کذب را در موارد مصلحت دوست می‌دارد و راستی را در مواردی که موجب فساد می‌شود مبعوض می‌دارد». (مجلسی، ۱۴۰۳، ج. ۱۷، ص. ۴۷)

حالت مبعوض بودن دروغ، در صورت مصلحت نزد خدای متعال تبدیل به حبّ؛ و حالت ممدوح بودن راستگویی در صورت مفسده و فساد تبدیل به بغض می‌گردد. پس متصف شدن دروغ و صدق به بدی و خوبی مثل سایر صفات انسان به نتایج و آثار آن‌ها مربوط است و ماهیت آن دو در برخی از مواقع مورد ملاحظه قرار نمی‌گیرد. به این دلیل است که دروغ به هنگام مصلحت از دیدگاه امامان و پیشوایان مذموم شمرده نمی‌شود. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «المصلح لیس بکذاب؛ کسی که دروغ مصلحت‌آمیز بگوید در حقیقت دروغ‌گو محسوب نمی‌شود» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج. ۳، ص. ۱۵۸)

بر این اساس است که گفته حضرت ابراهیم علیه السلام درباره این‌که شکستن بت‌ها را به خود بت‌ها نسبت داد، چنان‌که در قرآن نقل شده است [طبق بعضی از تفاسیر] دروغ محسوب نمی‌شود زیرا مصلحت بزرگتر از مفسده دروغ در اینجا وجود دارد. (حقانی، ۱۳۷۳، ص. ۲۷۴)

#### دنیا وسیله است نه هدف

یکی از مسائل مهمی که محور اصلی اکثر مسائل مربوط به دنیاست، این مسأله است که

آیا دنیا در برابر آخرت به عنوان هدف اصلی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد یا اینکه دنیا مقدمه آخرت و وسیله حرکت به سوی تکامل می‌باشد؟. این دو نظریه‌ای است که می‌شود در باب دنیا اظهار کرد و انتساب آن به دنیا در صورتی است که آیا در اصل خلقت و آفرینش دنیا را اصل بدانیم و تمام همت و کوشش و سعی خود را تنها برای دنیا و متاع آن و مال و ثروت و زندگی آن صرف کنیم و آن را محل پایداری و همیشگی بدانیم و از خدا و قیامت و پیامبران و دین و ایمان غفلت کنیم یا اینکه به آن از دیدگاه پل آخرت و مقدمه نیل به لقای خداوند و مقامات عالی بهشتی نگاه کنیم و برنامه زندگی در دنیا و امیال و تمایلات و دوستی‌ها و علاقه‌ها و فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و دیگر فعالیت‌های خود را با این دیدگاه تنظیم کنیم؟؛ اسلام نظر دوم را انتخاب می‌کند و تمام قوانین و مقررات و دستورات فردی و اجتماعی خود را بر این اساس قرار می‌دهد، ولی مادیون و منکران عالم ماوراء طبیعت نظریه‌ی اول را انتخاب کرده‌اند.

دلایل زیادی برای اثبات نظریه‌ی اسلام وجود دارد و از آن جمله روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده و در آن آمده است که لقمان در ضمن پند و اندرز به فرزند خویش، چنین گفت:

ای پسر، مردم قبل از تو، مال و ثروت را برای فرزندان خویش جمع‌آوری کرده‌اند. ای پسر [بدان] تو بنده‌ی اجیر شده‌ای هستی که به عملی امر شدی و مزدی نیز در مقابل آن قرار داده شده است پس آن را عمل کن و مزدت را از [خدای تعالی] بگیری و در این دنیا به منزله گوسفندی مباش که در چمن‌زاری واقع شود و بخورد تا چاق شود و به هنگام چاقی از گوشت آن استفاده شود. سپس اضافه کرد:

«و لكن اجعل الدنيا بمنزلة قنطرة على نهر جرت عليها و تركتها و لم ترجع اليها آخر الدهر اخربها و لا تعمرها فانك لم تؤمر لعمارتها...؛ و لكن دنيا را به منزله پلی بدان که بر روی نهري ساخته شده و تو از آن می‌گذری و دیگر به‌سوی آن ابداً برنمی‌گردی بلکه آن را خراب کن و آباد نساز زیرا تو به آبادانی آن امر نشده‌ای...»

جالب این است که لقمان حکیم در ضمن وعظ و اندرز، دلیل گفتارش را نیز چنین ذکر می‌کند:

ای پسر، بدان به زودی در روز قیامت از چهار چیز سؤال خواهی شد؛ از جوانی، که آن را از بین بردی و از عمری که آن را فانی ساختی و از مال و ثروتی که آن را از چه راهی به دست آوردی! (از راه حلال یا حرام) و در چه راهی مصرف کردی. [ای پسر] خودت را برای پاسخ این سؤالات آماده کن و هرگز بر مال دنیا که از بین رفته است تأسف نخور، زیرا مال دنیا دوام و بقا ندارد و زیادی آن نیز از بلا و گرفتاری ایمن نیست... (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ ق، ج. ۳، ص. ۱۵۸)

### پیوند دنیا و آخرت در اسلام

اگرچه در آیات و روایات دنیا و آخرت مقابل هم ذکر شده است ولی اسلام با ابتکار خاص خود این دوگانگی را از میان برداشته و با طراحی ظریف آن دو را به یکدیگر پیوند داده، به‌طوری که دنیا را مزرعه آخرت و پل عبور از آن قرار داده است و بدین ترتیب زندگی دنیا و جهان مادی را با حیات معنوی، مرتبط ساخته است و در حقیقت مادیت را لباس معنویت پوشانده و افکار مادی و زندگی دنیایی را به زندگی معنوی و آخرت مربوط کرده است و به‌طور خلاصه آن‌جا که خداست و یاد او و دستور او در آنجا حاکم است، طلب آخرت است. گرچه همراه با زندگی دنیا و مال دنیا باشد و آنجا که خدا و یادش و دستورش حکم‌فرما نباشد مادیت بدون طلب آخرت است اگرچه در ظاهر،

صورت عبادت و نصرت الهی را داشته باشد.

اینجاست که اسلام پیروان خود را به ترك دنیا نمی خواند چنان که دین مسیحیت کنونی و پاره‌ای از ادیان موجود این کار را می کنند و نیز پیروان خود را تنها به زندگی این دنیا دعوت نمی کند، به طوری که آخرت و زندگی پس از مرگ فراموش شود و به حساب نیاید. این گفته‌ی ما را روایت زیر تأیید می کند؛ آنجا که رابطه دنیا و آخرت را با بیانی روشن مشخص می کند. هشام بن سالم می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم؛ شنیدم سخن مردی را که نزد امام می گفت: ما به دامن دنیا افتادیم و همواره طلب دنیا می کنیم. امام صادق علیه السلام فرمود: در دنیا چه کاری انجام می دهید؟ در پاسخ گفت: از دنیا برای خود و عیالم بهره می گیرم، صدقه می دهم، صله رحم می کنم و مراسم حج به جا می آورم. امام صادق علیه السلام فرمود: پس کار تو از مصادیق طلب دنیا نیست، بلکه این، عین طلب آخرت است. (نوری، ۱۴۰۸ ق، ج ۲، ص. ۴۱۶) چنان که ملاحظه می کنید به نظر امام علیه السلام تجارت و کسب مال و بهره‌گیری از آن به مقدار نیاز و کفاف و اداره زندگی و انجام اعمال عبادی عین طلب آخرت است و نمایان‌گر طرح جالب اسلام در رابطه بین دنیا و آخرت می باشد. (حقانی، ۱۳۷۳، ص. ۲۱۹)

#### غایت‌های طولی

در نظام خلقت بعضی از انواع موجودات غایت و هدف بعضی دیگر است، یعنی خلقت موجودی برای این که وجود دیگری از این موجود بهره‌مند شود، به وجود آمده است. مانند عناصر زمین که گیاهان از آن بهره‌مند می شوند و مانند گیاهان که حیوانات از آن‌ها انتفاع می‌برند و اساساً گیاهان برای حیوانات که برای انسان خلق شده است.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِيْنَّ \* مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ؛ آری ما آسمان‌ها و زمین و مابین آن‌ها را به بازی نیافریدیم \* نیافریدیم‌شان مگر به حق ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (دخان/ ۳۸ و ۳۹)

مضمون این دو آیه شریفه يك حجت برهانی است بر ثبوت معاد، به این بیان که اگر فرض کنیم ماوراء این عالم عالم دیگری ثابت و دائم نباشد، بلکه خدای تعالی لایزال موجوداتی خلق کند، و در آخر معدوم نموده، باز دست به خلقت موجوداتی دیگر بزند، باز همان‌ها را معدوم کند این را زنده کند، و سپس بمیراند، و یکی دیگر را زنده کند، و همین‌طور الی الأبد این عمل را تکرار نماید، در کارش بازی‌گر و کارش عبث و بیهوده خواهد بود، و بازی عبث بر خدا محال است، پس عمل او هر چه باشد حق است، و غرض صحیحی به دنبال دارد. در مورد بحث هم ناگزیریم قبول کنیم که در ماوراء این عالم عالم دیگری هست، عالمی باقی و دائمی که تمامی موجودات بدان جا منتقل می‌شوند، و آنچه که در این دنیای فانی و ناپایدار هست مقدمه است برای انتقال به آن عالم و آن عالم عبارت است از همان زندگی آخرت. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱۸، ص. ۲۲۳) همچنین مضمون این آیه شریفه ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِإِلَّا ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ و پنداشتند که آسمان و زمین را به باطل آفریدیم و حال آن‌که چنین نبود و این پندار کسانی است که کفر ورزیدند پس وای بر کافران از آتش (ص/ ۲۷)

همه‌ی این آیات شاهده‌ی است بر ادعایی که بیان شد.

### غایت کلی عالم

از آن رو که خلقت و فعل خدای متعال حق است، نظام عالم را به احسن وجه تدبیر نموده است. تدبیر امر عالم یعنی اجزای آن را به بهترین و محکم‌ترین نظم، منظم ساخت تا هر چیزی به سوی غایت و مقصد آن متوجه گشته و سیر کند و همچنین مجموع آن را با نظمی عام، منظم سازد به طوری که سرپای عالم، همه متوجه غایت کلی

خود شود. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۱۱، ص. ۳۸۱) در جهان هستی تمامی اجزای اطراف عالم به یکدیگر متصل و مرتبط هستند به طوری که یک موجود در مسیر وجودیش، موجود دیگری را هم به کمال و نتیجه ای که از خلقتش منظور بوده است، می‌رساند و سلسله موجودات به منزله زنجیری هستند که وقتی اولین حلقه آن به طرف نتیجه و هدف به حرکت درآید، آخرین حلقه سلسله نیز به سوی سعادت و هدفش به راه می‌افتد. پس تمام موجودات دارای نظام متصلی هستند که هر نوع از انواع را به سوی سعادت خاصه‌اش سوق می‌دهد و همه در نظام خداوندی یک هدف را دنبال می‌نمایند. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۷، ص. ۲۴۹)

#### جایگاه انسان در نظام غایتمند

انسان در جهان‌بینی توحیدی، رکنی از ارکان هستی است که شناخت جایگاه و نقش او بسیار مهم است. در مورد حرکت انسان و جهان به سوی غایت و مقصود دو مسأله انسان و غایت‌های طولی خلقت، و غایت افراد انسان قابل توجه است که در این قسمت به آن‌ها پرداخته می‌شود.

#### انسان و غایت‌های طولی خلقت

با توجه به اینکه همه اجزای جهان به سوی هدف مشخصی در حال حرکت هستند، در این حرکت بعضی از انواع موجودات غایت بعضی دیگر هستند. هر موجودی برای موجود برتری که از سعه وجودی بالاتری برخوردار است، خلق شده است. غایت تمام موجودات به خلق احسن و موجود برتر که انسان است منتهی می‌شود، ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِيَتَّبِعُوهُمْ أَجْمَعِينَ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (کهف/۷)

در جهان خلقت خداوند، آسمان‌ها و زمین را آفرید و فرمود همه عالم خلق شد برای این که انسان را بیازماید و معلوم است که در امتحان، ابتلاء هیچ‌گاه غرض اصلی

قرار نمی‌گیرد و هر آزمایشی برای جدا کردن خوب از بد است، همان‌گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾؛ تا آنکه خدا پلید را از پاکیزه جدا سازد و پلیدان را بعضی با بعضی دیگر درآمیزد و با هم گرد آورد آن‌گاه همه را در آتش دوزخ افکند، که آنها زیانکاران عالمند. (انفال/ ۳۷) این جداسازی نیز نمی‌تواند غرض اصلی باشد بلکه در قبال این جداسازی جزایی که بر حسنه و سیئه مترتب می‌شود، منظور است. ﴿وَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزِيَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾؛ و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است (و در هر چه خلق کرده مصلحت و مقصودی داشته) و عاقبت هر نفسی بی‌هیچ ستمی پاداش هر عملی که کرده است خواهد یافت. ﴿(جاثیه/ ۲۲) جزا هم نمی‌تواند غرض اصلی باشد بلکه آن جزا هم برای این است که وعده ممتحن عملی گردد و آن هم ممتحنی که وعده اش حق است، از این رو می‌بینیم که خدای تعالی هم این امور را به عنوان نتیجه خلقت، ذکر کرده است. در وحدت اتصالی که در سراسر عالم حاکم است انسان کامل‌ترین انواع موجودات و متقن‌ترین مخلوقات است. هر مصنوعی که مشتمل بر کمال و نقص باشد، کمال آن غرض و مورد نظر صانع است نه نقص آن و به همین جهت است که مراحل سیر تکاملی انسان از روزی که نطفه بوده و سپس جنین و آنگاه طفل و سایر مراحل، مقدمه وجود یک انسان کامل و تمام عیار شمرده می‌شود و این مراحل مقدمه پدید آمدن آن انسان است، چون غرض اصلی پدید آمدن آن کمال انسانی است ولی مراحل نقص منظور نیستند. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۱۰، ص. ۲۲۷)

### غایت افراد انسان

در بین انواع موجودات، انسان نتیجه و غایت است ولی در بین انسان‌ها نیز انسان‌هایی

که برتری داشته باشند، غایت و غرض اصلی از خلقت آسمان‌ها و زمین هستند و عبارت ﴿إِيَّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (هود/ ۷)، دلالت بر این دارد که مقصود اصلی مشخص کردن کسی است که بهتر از دیگران عمل می‌کند. (هاشمی گلپایگانی، ۱۳۸۸، ص. ۱۷۹-۲۰۶) با تأمل در آیات، احادیث و فراهایی از نهج البلاغه که حکمت و اهداف آفرینش انسان را بیان می‌کنند می‌توان دریافت که آفرینش چهار هدف اساسی را دنبال می‌کند، و به عبارت دیگر چهار حکمت در آن نهفته است که عبارتند از:

#### به کارگیری اندیشه و شناخت آفریدگار:

قرآن کریم در تبیین مراحل آفرینش انسان تصریح می‌کند که:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِيَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ او کسی است که شما را از خاک، سپس از نطفه، و سپس از خون بسته آفرید و شما را به صورت کودک در آورد تا شما را به کمال قوت برساند، و تا سالمند شوید - و از میان شما بعضی مرگ پیش‌رس می‌یابد - و تا [در نهایت] به مدتی مقرر برسید، و امید که در اندیشه فرو روید. ﴿غافر/ ۶۷﴾

همچنین خداوند متعال درباره هدف نهایی آفرینش جهان در قرآن کریم چنین می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾؛ خداوند، کسی است که هفت آسمان و زمین را به همان‌گونه [هفت زمین] آفرید فرمان، از میان آن‌ها پدید می‌آید، تا بدانید که خداوند بر هر چیزی تواناست، و به راستی که دانش او، هر چیزی را در بر گرفته است. ﴿طلاق/ ۱۲﴾

تأمل در این دو آیه شریفه، نشان می‌دهد که از نگاه قرآن، فلسفه‌ی آفرینش انسان و جهان، خداشناسی بوده و بدیهی است که شناخت خداوند متعال در گام نخست تنها از راه به کارگیری اندیشه و عقل میسر است.

### آزمایش انسان

حکمت دیگر آفرینش انسان، ابتلاء و آزمایش اوست که هدف از آن هم رشد و تعالی آدمی و رسیدن او به سرمنزله مقصود است. آیات مختلف قرآن حاکی از ابتلای انسان در صحنه‌های مختلف زندگی است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةٌ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ؛ هرکسی چشنده‌ی مرگ است و ما شما را چنانکه سزاوار است به خیر و شر آزمایش می‌کنیم و به سوی ما بازگردانده می‌شوید». (انبیاء/۳۷)

خداوند در قرآن کریم این نکته را چنین بیان می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛ اوست که مرگ و زندگی را

آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان بهترین کردار را دارید﴾. (ملک/۲)

### عبادت خداوند:

حکمت دیگر آفرینش انسان که در قرآن بدان اشاره شده، عبادت خداوند متعال است که چنین بیان شده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ جن و انس را جز برای عبادت نیافریدم﴾.

(ذاریات/۵۶)

به کارگیری اندیشه و شناخت آفریدگار، در واقع مقدمه شکوفایی استعدادهای انسان است و شکوفایی استعدادهای وی، در گرو فرمانبری او از خداوند متعال و عبادت اوست.

رسیدن به رحمت الهی و بازگشت به سوی او:

از نگاه قرآن، هدف نهایی آفرینش انسان و جهان، این است که انسان پس از رسیدن به رحمت الهی به سوی او بازگردد و اگر این هدف نباشد، نه تنها آفرینش انسان، بلکه آفرینش جهان باطل خواهد بود. از این رو خداوند در تبیین هدفدار بودن خلقت انسان می‌فرماید:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ آیا گمان برده‌اید که ما شما را

بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟﴾ (مؤمنون/ ۱۱۵)

همچنین در آیات دیگری از قرآن کریم درباره هدفدار بودن خلقت چنین آمده است:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ

كَفَرُوا مِنَ النَّارِ! أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ

نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؛ ما، آسمان و زمین و میان آن دو را پوچ نیافریدیم. این، گمان

کسانی است که کافر شدند. پس وای بر کسانی که کافر شدند از آتش جهنم! یا [گمان

می برید] ما کسانی را که ایمان آوردند و کار نیک انجام دادند، همسانِ تباهکاران زمین

قرار می‌دهیم و یا تقوایپیشگان را همانند فاجران قرار می‌دهیم؟!﴾ (ص/ ۲۷ و ۲۸)

خداوند متعال در آیات دیگر چنین می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ! وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ

لِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند،

پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام

داده‌اند، [به طوری که] زندگی و مرگشان یکسان است؟! چه بد داوری می‌کنند! و خدا،

آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است و تا کسی به [موجب] آنچه به دست آورده،

پاداش یابد و به آنان ستم نخواهد شد<sup>۴</sup> (جائیه / ۲۱ و ۲۲)

با تأمل در این آیات و آیات مشابه معلوم می‌شود که مقصود از بازگشت به خداوند متعال، رستخیز انسان و حضور وی در صحنه قیامت و دیدن دستاوردهای کارهای نیک خویش به صورت درجات بهشت، و یا روبرو شدن با حاصل کارهای ناروای خود در قالب ذرکات دوزخ است. بنابراین، همه‌ی آنچه در تبیین حکمت آفرینش در قرآن و حدیث آمده، مقدمه این هدف نهایی است. به بیان دیگر، حکمت آفرینش انسان، این است که او با به کارگیری اندیشه و خرد، با آفریدگار خود آشنا شود و با به کار بستن برنامه‌هایی که از طریق پیامبران خود برای سعادت دنیا و آخرت انسان، ارائه کرده، به سوی رحمت مطلق خداوند متعال، رهسپار گردد و برای همیشه از بهترین زندگی‌ها برخوردار شود. اما اگر فرمان خرد را نادیده گرفت و به جای پیروی از آن، تسلیم هوس‌های حیوانی خود شد، آینه دلش زنگار می‌گیرد، خدا را فراموش می‌کند و بدین‌سان، از رحمت گسترده او دور می‌گردد و بدترین زندگی‌های ابدی را برای خود رقم می‌زند. نکته قابل توجه این است که انسان کامل، هیچ‌گاه خود را کامل نمی‌داند، زیرا انسان هرچه کامل‌تر شود، بهتر می‌فهمد که کمال مطلق، تنها برای آفریدگار جهان است، و با توجه به این که کمال او بی‌نهایت است، غیر او به هر درجه‌ای از کمال که برسد، بی‌نهایت ناقص خواهد بود.

### وظیفه‌گرایی در قرآن

در آیات بسیاری از قرآن کریم به پیامبران و سایر انسان‌ها امر (مولوی یا ارشادی) شده که اموری را انجام داده و از اموری روی گردان باشند. در این قسمت به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

﴿أَسْلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَاكَ بُرْهَانًا مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾؛ (ای موسی) اکنون دستت را در گریبانانت فرو ببر (خواهی دید که) بدون هیچ بیماری و نقص و عیبی، سفید و درخشان بیرون خواهد آمد و برای رهایی از (تعجب و) ترس، بازوی خود را جمع کن، پس این (دو معجزه، دو دلیل روشن و) دو برهان از طرف پروردگارت به سوی فرعون و اشراف اطراف اوست، به درستی که آنان گروهی فاسق بوده‌اند ﴿(قص. ۳۲ /

در این آیات حضرت موسی ﷺ موظف شده است که بنا به تکلیف الهی و مأموریت پیامبری معجزه‌ای به اذن خداوند ارائه کند تا دعوت او همراه معجزه باشد. نکته‌ی اساسی این آیه اشاره صریح به عمل طبق دستور و براساس وظیفه است.

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ أَنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند و اگر آن دو کوشیدند تا چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی از ایشان اطاعت مکن، سرانجام شما به سوی من است، پس شما را از (حقیقت) آنچه انجام می‌دادید آگاه خواهم ساخت ﴿(عنکبوت/ ۸)

کلمه «وصَّيْنَا» از مصدر توصیه است که به معنای عهد سپردن است، ولی در اینجا منظور از آن امر است. و کلمه «حسناً» مصدر است، که در اینجا معنای وصفی را می‌دهد، و خود به جای مفعول مطلق نشسته، که در تقدیر است، و تقدیر کلام: «و وصَّينا الانسان بوالديه توصيه حسنه»، و یا «توصيه ذات حسن» می‌باشد، یعنی ما دستور دادیم به این‌که به پدر و مادر احسان شود. نظیر این تعبیر در آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»

آمده که تقدیر آن «قولوا للناس قولاً حسناً» و یا «قولوا ذات حسن» است، یعنی به مردم گفتاری نیک بگویید و یا گفتاری دارای صفت نیکی بگویید. بعید هم نیست که اگر به جای صفت مصدر را آورده، برای این بوده باشد، که مبالغه را برساند، هم‌چنان که به مردی که بی‌نهایت عادل است می‌گوییم: فلانی عدل است، البته تعبیر مورد بحث به توجیهاتی دیگر توجیه شده است.

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي...»- این جمله تتمه همان توصیه است، که آن را به انسان خطاب کرده، و انسان را نهی کرده از اینکه پدر و مادر را در شرك اطاعت کند، چون توصیه قبلی در معنای امر است و ممکن است کسی خیال کند این که دستور داده‌اند پدر و مادر را اطاعت کنند، این اطاعت در صورتی هم که پدر و مادر فرزند را دعوت به شرك کردند واجب است، لذا دنبالش از این گونه اطاعت نهی کرده، و فرموده اگر اصرار کردند که شرك بورزی اطاعتشان مکن. با اینکه در سابق انسان غایب فرض شده بود، و می‌فرمود: ما به انسان چنین و چنان توصیه کردیم، در جمله مورد بحث ناگهان انسان مورد خطاب قرار گرفته، می‌فرماید: و اگر پدر و مادر تو اصرار کردند، که چه و چه اطاعتشان مکن و این التفات بدین منظور به کار رفته که با انسان صریح‌تر سخن گفته باشد، و دیگر نقطه ابهامی باقی نماند، و باز به همین جهت فرمود: «لِتُشْرِكَ بِي: که به من شرك بورزید» و فرمود: «لتشرك بالله». برگشت معنای جمله به این است که: ما انسان را نهی کردیم از شرك هر چند که شرك ورزیدنش اطاعت پدر و مادرش باشد، و در این دستور خود هیچ نقطه ابهامی باقی نگذاشتیم.

در اینکه فرمود: «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» اشاره است به علت نهی از اطاعت، و حاصل آن این است که: اگر گفتیم پدر و مادر را در شرك به خدا اطاعت مکن، برای این است

که اگر پدر و مادری فرزند خود را دعوت کنند به این که نسبت به خدا شرک بورزد، در حقیقت دعوت کرده‌اند به جهل و نادانی و افتراء به خدا، و خدا همواره از پیروی غیر علم نهی کرده است. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۱۶، ص. ۱۵۴)

در این آیه همان‌طور که به صراحت بیان شده، طبق دستور خداوند متعال وظیفه انسان، احسان به والدین در هر شرایطی است مگر در موردی که اطاعت پدر و مادر موجب شرک به باری تعالی گردد که در این صورت هم باز به حسب وظیفه و امر خداوند باید از انجام آن دوری کند.

﴿وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ و (یاد کن) ابراهیم را آن‌گاه که به قومش گفت: خدا را بپرستید و از او پیروی کنید، اگر بدانید این برای شما بهتر است ﴿(عنکبوت/ ۱۶)

آیه‌ی مبارکه فوق بیانگر دو گونه وظیفه، از دو جهت است. از یک جهت وظیفه‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان پیامبر بیان کرده و او را مأمور به ابلاغ امر خداوند می‌کند، و از جهت دیگر بندگان را موظف به اطاعت از خداوند و تقوا پیشگی می‌کند. هر دو دستور به صراحت بیانگر وظایف بندگان و پیامبر الهی است.

﴿أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾؛ آنچه را از کتاب (آسمانی قرآن) به تو وحی شده تلاوت کن و نماز را به پا دار که همانا نماز انسان را از فحشا و منکر بازمی‌دارد ﴿(عنکبوت/ ۴۵)

در این آیه خداوند به رسول گرامی خود دستور می‌دهد به تلاوت آنچه به وی وحی شده چون تلاوت قرآن بهترین رادع از شرک و ارتکاب فحشاء و منکرات است، زیرا در آن آیات روشنی است که متضمن حجج‌هایی نورانی است، که حق را آن‌طور که

باید روشن می‌سازد، و هم مشتمل است بر داستان‌های عبرت‌آور، و مواظب و بشارت‌ها و انذار و وعده و وعیدها که شنونده و خواننده را از گناهان باز می‌دارد، و سپس آن امر را ضمیمه کرد به امر به نماز که بهترین اعمال است، چون که نماز از فحشاء و منکر بازمی‌دارد. سیاق آیه شاهد بر این است که: مراد از این بازداری، بازداری طبیعت نماز از فحشاء و منکر است، البته بازداری آن به نحو اقتضاء است نه علیت تامه، که هر کس نماز خواند، دیگر نتواند گناه کند. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۱۶، ص. ۱۹۸)

﴿مَنْبِئِنَ اٰیٰتِهِ وَ اٰتِئُوْهُ وَ اَقِيْمُوا الصَّلٰةَ وَ لَا تَكُوْنُوْا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ﴾ (شما بر اساس همان فطرت) به سوی او روی آورید و از او پروا کنید و نماز را برپا کنید و از مشرکان نباشید ﴿(روم/۳۱)

کلمه «تقوی» در اینجا بر حسب دلالتی که مقام دارد شامل امتثال اوامر خدا، و پرهیز از نواهی او می‌شود، و از بین همه‌ی اوامر خدا فقط نماز را ذکر کرد برای اینکه اهمیت آن را برساند، چون نماز عمود دین است. «وَ لَا تَكُوْنُوْا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ» در این که چرا در بین همه‌ی محرمات تنها شرك را ذکر کرد، جوابش این است که چون شرك از همه‌ی گناهان کبیره بزرگتر است. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۱۶، ص. ۲۷۲)

﴿فَاَتٰ ذَا الْقُرْبٰی حَقَّهُ وَ الْمَسْكِيْنَ وَ ابْنَ السَّبِيْلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ﴾ (اکنون که دانستی توسعه رزق به دست خداست) پس حق خویشاوندان و تنگدست و در راه مانده را ادا کن. این انفاق برای کسانی که خواهان خشنودی خدا هستند بهتر است و آنان همان رستگارانند ﴿(روم/۳۸)

در آیه‌ی شریفه دستور خداوند درباره احترام به حقوق دیگران است و برای کسانی که در پی سعادت اخروی و جلب رضایت الهی هستند راهکاری ارائه شده است مبنی بر این که هر انسانی موظف است در زندگی حقوق سایر مخلوقات را رعایت نماید و

این عمل به وظیفه موجب فلاح و رستگاری خواهد بود.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَ  
الْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا  
مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ و (یاد آرید) هنگامی که از بنی اسرائیل عهد گرفتیم که جز خدا  
را نپرستید و نیکی کنید درباره پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران، و به زبان  
خوش با مردم تکلم کنید و نماز به پا دارید و زکات بدهید ﴿(بقره/ ۸۳)

در این آیه از سوره‌ی مبارکه‌ی بقره چند دستور مهم و ویژه به بندگان داده شده،  
البته درست است که خطاب آیه به بنی اسرائیل است ولی باید توجه داشت که این نوع  
بیان دستورات روش قرآن است که عمومیت دارد. شاید به نحوی گفتن وظایفی که در  
این آیه توسط خدای متعال بر عهده‌ی بندگان گذاشته شده به ترتیب اولویت است،  
چراکه ابتدا پرستش غیر خدا را منع کرده و سپس احسان به والدین و دیگران را مورد  
دستور قرار داده و پس از آن خوش گفتاری، اقامه نماز و پرداخت زکات را به بندگان  
دستور داده است. پس در این آیه علاوه بر این که به بعضی وظایف بندگان اشاره شده،  
ترتیب و اولویت این وظایف نیز بیان شده است.

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ و (یاد  
کن) زمانی که لقمان به پسرش در حال موعظه‌ی او گفت: فرزندم! چیزی را همتای  
خدا قرار نده، زیرا شرک قطعاً ستمی بزرگ است ﴿(لقمان/ ۳۱)

عظمت هر عملی به عظمت اثر آن است، و عظمت معصیت به عظمت کسی است  
که نافرمانی‌اش می‌شود، چون که مؤاخذه عظیم نیز عظیم است، بنابراین بزرگ‌ترین  
گناهان و نافرمانی‌ها نافرمانی خدا است، چون عظمت کبریایی همه از او است، و فوق

هر عظمت و کبریایی است، چون خدایی است بی‌شریک، و بزرگ‌ترین نافرمانی‌های او این است که برایش شریک قائل شوی. «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» در این جمله عظمت شرک را مقید به قیدی با مقایسه با سایر گناهان نکرد، تا بفهماند که عظمت ظلم شرک آن‌قدر است که با هیچ گناه دیگری قابل قیاس نیست. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۱، ص. ۳۲۲)

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا أَمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ و خدای تو حکم فرموده که جز او را نپرستید و درباره پدر و مادر نیکی کنید و چنان‌که یکی از آن‌ها یا هر دو در نزد تو پیر و سالخورده شوند، زنهار کلمه‌ای که رنجیده خاطر شوند مگو و بر آن‌ها بانگ مزین و آن‌ها را از خود مران و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو ﴿(اسراء/۲۳)

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِفْلَاقٍ نَحْنُ نَنْزِلُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا مَبْطُنًى وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ بگو بیاید تا آنچه خدا بر شما حرام کرده همه را بر شما بخوانم، و آن اینکه به هیچ وجه شرک به خدا نوزید، و به پدر و مادر احسان کنید، و دیگر اولاد خود را از بیم فقر نکشید، ما شما آن‌ها را روزی می‌دهیم، و دیگر به کارهای زشت آشکار و نهان نزدیک نشوید و نفسی را که خدا حرام کرده جز به حق به قتل نرسانید. خدا شما را به این اندرزا سفارش نموده، باشد که تعقل کنید ﴿(انعام/۱۵۱)

در دو آیه‌ی فوق خدای متعال چند وظیفه‌ی مهم بندگان را در قالب دستور بیان کرده و انسان را مکلف به اطاعت از خویش و شریک قائل نشدن برای ذات باری تعالی، احسان و نیکی به والدین و سایر بندگان، دوری از هر گونه عمل زشتی که مورد

رضایت خداوند نیست و انجام اموری که موجب جلب رضایت خدا و رشد و تعالی انسان است، می نماید.

﴿وَ اقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ؛ و در راه رفتن (و رفتارت) میانه رو باش و از صدایت بکاه، زیرا که ناخوش‌ترین صداها، آواز خران است﴾ (لقمان/۱۹)

یکی از مظاهر پیروی از هوای نفس و شیطان، تکبر و غرور است و یکی از مصادیق این دو در نوع راه رفتن و قدم گذاشتن روی زمین و نیز بلند کردن صدا است. خداوند متعال در این آیه و در قالب توصیه حضرت لقمان به فرزندش، انسان را از کبر و غرور منع کرده و او را به خضوع و خشوع فراخوانده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ ای اهل ایمان، (در پیشرفت کار خود) صبر و مقاومت پیشه کنید و به ذکر خدا و نماز توسل جوئید که خدا با صابران است﴾ (بقره/۱۵۳)

آدمی در زندگی دنیوی همواره گرفتار رنج و بلا و سختی است و گاه این مرارت‌ها و دشواری‌ها به قدری است که ممکن است انسان عنان از کف داده و زبان به گلایه و شکوه بگشاید. خداوند در این آیه بندگانش را در مواجهه با این مشقات به صبر توصیه کرده و راه تقویت روحیه استقامت را توسل به نماز و اطاعت اوامر پروردگار دانسته و بر این نکته تأکید نموده که خداوند در تمام این سختی‌ها در کنار بندگانش بوده و آن‌ها را تنها نخواهد گذاشت. بنابراین وظیفه بندگان صبر در برابر دشواری‌هاست.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالاً طَيِّباً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه آن را تناول کنید و پیروی

نکنید و سواس شیطان را، به تحقیق شیطان از برای شما دشمنی آشکار است» (بقره/۱۶۸)

خداوند در این آیه خطاب را متوجه عموم مردم کرد (نه خصوص مؤمنین)، و این بدان جهت بود که حکمی که در این آیه بگوش می‌رساند، و بیانش می‌کند، حکمی است که مورد ابتلای عموم مردم است، اما مشرکین برای این که نزد آنان اموری حرام بود، که خودشان بر خود حرام کرده بودند و آن‌گاه به خدا افتراء بستند، هم‌چنان که در روایت آمده که ثقیف و خزاعه و بنی عامر بن صعصعه و بنی مدلج، چیزهایی از رستنی‌ها و چارپایان و بحیره (شتر ماده‌ای که گوشش شکافته شده) و سائبه (شتر ماده‌ای که به جهت شفای بیماری آزاد گذاشته شده است) و وصیله (گوسفند مخصوص) را بر خود حرام کرده بودند. البته این در میان مشرکین عرب بود و گرنه در مشرکین غیر عرب هم اموری از این قبیل یافت می‌شد. اما مؤمنین آن‌ها هم با اینکه به اسلام درآمده بودند، ولی هنوز خرافاتی چند از باب توارث اخلاقی و آداب قومی و سنت‌های منسوخه در بینشان باقی مانده بود و این خود امری است طبیعی که وقتی این‌گونه آداب و رسوم، یکباره نسخ شود، مثل این که ادیان و یا قوانین یکباره آن‌ها را مورد حمله قرار دهد، نخست به اصول آن آداب و سنن پرداخته و از بیخ ریشه‌کن می‌کند، آن‌گاه اگر دوام یافت و به قوت خود باقی ماند و اجتماع آن دین و قوانین را بخاطر حسن تربیتش به خوبی پذیرفت، خرده خرده شاخ و برگ‌های خرافات قدیمی را نیز از بین می‌برد و به اصطلاح ته تغارهای آن را به کلی ابطال نمود، یادش را از دل‌ها بیرون می‌برد، و گرنه بقایایی از سنت‌های قدیمی با قوانین جدید مخلوط گشته، یک چیز معجونی از آب در می‌آید، که نه آن خرافات قدیمی است و نه این دین و قوانین جدید است. به همین جهت مؤمنین نیز گرفتار این بقایای خرافات قدیم بودند، لذا خطاب در

آیه، متوجه عموم مردم شد که آنچه در زمین هست برایشان حلال است و می‌توانند بخورند و پای‌بند احکام خرافی قدیم نباشند. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۱، ص. ۶۳۲)

﴿وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ و از خدا آمرزش طلب که خدا آمرزنده مهربان است ﴿(نساء/ ۱۰۶)

خداوند در این آیه شریفه به پیامبر اسلام دستور استغفار داده و وی را موظف به طلب آمرزش از ذات اقدس باری می‌نماید. به نظر می‌رسد که این دستور به استغفار اولاً برای این بوده که خداوند سایر بندگان را به واسطه پیامبر اکرم موظف به استغفار کرده و ثانیاً معنای استغفار در این دستور، همان طور که مفسرین گفته‌اند، طلب آمرزش به خاطر معصیت نیست.

ظاهراً منظور از استغفار در اینجا این است که رسول خدا ﷺ از خدای تعالی بخواهد آنچه که در طبع آدمی است که ممکن است احیاناً حقوق دیگران را غصب کند و به سوی هوای نفس تمایل شود را بیامزد، و بپوشاند، و خلاصه کلام معنای استغفار طلب آمرزش گناهایی که از آن جناب سر زده باشد نیست، زیرا آن جناب معصوم از گناه است، بلکه معنایش جلوگیری از امکانی است که گفتیم، و ما در سابق نیز مکرر خاطر نشان کردیم که عفو و مغفرت و استغفار در کلام خدای تعالی در شئون مختلف استعمال می‌شود که جامع همه‌ی آن شئون جامع گناه است. و جامع گناهان عبارت است از دور شدن از حق به وجهی از وجوه. بنابراین معنای آیه «و خدا داناتر است» این است که: ای پیامبر طرفدار خائنان مباش و به سوی آنان تمایل مکن، و از خدا بخواه که تو را موفق به همین سفارشاتش بفرماید. و این معنا را بر نفس تو بپوشاند که روزی بخواهی از خیانت خائنان دفاع کنی و یا هوای نفس بر تو غالب شود. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۵، ص. ۱۱۴)

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْتَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾؛ تو اهل بیت خود را به نماز و اطاعت خدا امر کن و خود نیز بر نماز و ذکر حق صبور باش، ما از تو (کسی) روزی نمی‌طلبیم بلکه ما به تو (دیگران) روزی می‌دهیم و عاقبت نیکو مخصوص (اهل) پرهیزکاری و تقواست ﴿(طه/۱۳۲)

در این آیه هم خداوند متعال به پیامبر خود دستور می‌دهد که اهل خویش را به وظیفه بندگی خویش امر کند و آن‌ها را نسبت به اقامه‌ی نماز آگاه سازد، چرا که نماز از ارکان دین و مایه‌ی رستگاری بندگان است. هر کس به وظیفه‌ی خود عمل کند به این هدف دست خواهد یافت و هر آن‌که این تکلیف را ترک کند باز خواهد ماند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ وای کسانی که ایمان آورده‌اید، زنده‌ی پیروی شیطان مکنید که هر کس قدم به قدم از پی شیطان رفت او را به کار زشت منکر وا می‌دارد، و اگر فضل و رحمت خدا شامل شما نبود، احدی از شما (از گناه) پاک و پاکیزه نمی‌شد، لیکن خدا هر کس را می‌خواهد منزّه و پاک می‌گرداند و خدا شنوا و داناست\* و نباید صاحبان ثروت و نعمت از شما درباره‌ی خویشاوندان خود و در حق مسکینان و مهاجران راه خدا از بخشش و انفاق کوتاهی کنند، باید مؤمنان عفو و صفح پیشه کنند و از بدی‌ها درگذرند، آیا دوست نمی‌دارید که خدا هم در حق شما مغفرت فرماید؟! و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است\* ﴿(نور/۲۱ و ۲۲)

یکی از وظایف بندگان این است که از آنچه موجب گمراهی و تباهی است دوری کنند. در آیات شریفه فوق، خداوند متعال انسان را از پیروی شیطان منع کرده و اطاعت او را باعث خسران دانسته است. حال سخن در این است که بسیاری از بندگان در بسیاری از موارد دچار لغزش شده و مرتکب گناه می‌شوند، در این صورت آیا راه بازگشتی وجود دارد؟ پروردگار عالم برای این که به بندگان فرصت جبران بدهد، آن‌ها را متوجه لطف و مغفرت خویش گردانیده و به توبه و استغفار دعوت می‌کند. بنابراین، همان‌طور که انسان موظف به دوری از گناه و عصیان است، در صورتی که مرتکب عمل زشتی شد، مکلف به توبه و بازگشت به سوی خداوند متعال است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾  
ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید ﴿(بقره/۱۸۳)

اینگونه خطاب (ای کسانی که ایمان آورده‌اید) به منظور توجه دادن مردم به صفت ایمانشان است، و گرنه می‌فرمود: (ای مردم) لیکن خواست بفهماند با توجه به اینکه دارای ایمانید باید هر حکمی را که از ناحیه پروردگارتان می‌آید بپذیرید، هر چند که بر خلاف مشتهیات، و ناسازگار با عادات شما باشد. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج. ۲، ص. ۶)

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث [و مجادله] بپرداز، یقیناً پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده‌اند و نیز به راه یافتگان داناتر است ﴿(نحل/۱۲۵)

در این آیه و آیات بعد از آن چند دستور اخلاقی به پیامبر داده است؛ اگر این

دستورها را انجام دهید و با همکاری با هم و اتحاد کامل مردم را با حکمت و پند و اندرز نیکو به راه خداوند و ساختن یک دنیای پاک دعوت کنید بدون شک موفق می‌شوید. وعده خداوند دروغ نیست.

### نتیجه‌گیری

انسان برای رسیدن به هدف و غایت آفرینش که بر اساس جهان‌بینی اسلامی، عبادت خالق بوده و رسیدن به قرب او که چیزی غیر از قرب مکانی و زمانی، اعتباری و تشریفاتی، علمی و ذهنی است، بلکه یک رابطه‌ی وجودی قوی و قوی‌تر بین نفس انسان و خداست که از آن به کمال حقیقی و تکمیل جوهر وجودی نفس تعبیر می‌شود و همین امر موجب سعادت انسان‌ها می‌گردد؛ باید به وظایف مطرح شده در قرآن که کلام الهی و خالق انسان و آگاه به همه‌ی شئون مذکور است عمل نماید؛ تا هم به راحتی و سرعت راه سعادت را بی‌مایید و با الگوگیری از مُدلِ آن‌ها در تشخیص و کشف خوب از بد از طریق عقل، ماهرتر شود.

پس می‌توان به دست آورد که امر به همه‌ی اوامر وظیفه‌گرایانه موجود در قرآن به جهت رسیدن به کمال حقیقی و قرب الهی می‌باشد، یعنی رسیدن به غایت و هدف مورد نظر در جهان‌بینی اسلامی که در قرآن به آن اشاره شده است، غایت و هدف خلقت جهان مادی و انسان خاکی؛ و به عبارت بهتر تلفیقی از وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی اخلاقی یا همان وظیفه‌گرایی در عین غایت‌گرایی اخلاقی که به نوعی قابل برداشت و استنتاج از آیات و روایات خصوصاً آیات قرآن است.

قرآن معتقد به غایت‌گرا بودن مفاهیم اخلاقی است، مفاهیمی که بسیاری از آن‌ها توسط وحی و به صورت اوامر الهی مورد دستور قرار گرفته است که عمل به آن‌ها موجب رسیدن به هدف نهایی خلقت و تسریع در این زمینه می‌گردد، این هدف همان

قرب الهی به معنای کمال حقیقی و نزدیکی هر چه بیشتر نفس انسان به حق تعالی است. این وظایف همگی سود فردی و جمعی را در این دنیا دربر داشته و در جهان آخرت موجب سود شخصی افراد به همان معنای مدنظر می‌گردد؛ سود و منفعتی پایدار و همیشگی، هر چند در پاره‌ای از مواقع به صورت ظاهری منفعتی دنیوی دربر نداشته باشد همانند جهاد در راه خدا که باعث منفعت شخصی و اجتماعی است البته در صورت زنده ماندن! و در هر صورت؛ زنده ماندن یا شهادت، باعث رسیدن فرد مجاهد به اجر فردی اخروی می‌گردد خصوصاً در مورد حالت دوم (شهادت) چرا که به قرب الهی نائل می‌گردد.

## منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. اترک، حسین. وظیفه‌گرایی اخلاقی، اخلاق در علوم و فناوری، سال پنجم، شماره ۱-۲، بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص ۲۷-۳۵.
۴. بهشتی، احمد. تربیت از دیدگاه اسلام. چاپ اول، قم: انتشارات پیام، (بی تا).
۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن. تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. چاپ اول، تهران: انتشارات ناس، ۱۳۶۴.
۶. حسینی رامندی، سید علی اکبر. قرآن و غایت‌گرایی اخلاقی. قرآن شناخت، سال سیزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۲۴)، بهار و تابستان ۱۳۹۹، ص ۳۹-۵۸.
۷. حقانی، حسین. نظام اخلاقی اسلام. چاپ اول، تهران: انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۸. شیروانی، علی. اخلاق هنجاری. چاپ اول، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۸.
۹. طباطبایی، سید محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه‌ی سید محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۵.
۱۰. فرانکنا، ویلیام کی. فلسفه‌ی اخلاق. ترجمه‌ی هادی صادقی، چاپ چهارم، قم: انتشارات طه، ۱۳۹۲.
۱۱. فیض کاشانی، محمد بن محسن. الوافی. چاپ اول، اصفهان: انتشارات کتابخانه‌ی امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۰۶ق.
۱۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. بحارالأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار. چاپ دوم، بیروت: انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی. نقد و بررسی مکاتب اخلاقی. چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۴.
۱۴. مصباح، مجتبی. بنیاد اخلاق. چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲.

۱۵. مظاهری، حسین. کاوشی نو در اخلاق اسلامی و شئون حکمت عملی، چاپ دوم، تهران: نشر ذکر، ۱۳۸۳.
۱۶. ندیمی، مهرداد؛ مسعودی، جهانگیر. نتیجه‌گرایی در اخلاق از منظر تعالیم اسلامی. اخلاق و حیانی، سال دوازدهم، شماره ۲، زمستان ۱۴۰۱، ص ۳۳-۶۰.
۱۷. هاشمی گلپایگانی، سید محمد صالح. غایت‌انگاری از دیدگاه قرآن کریم. پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، سال اول، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۸، ص ۱۷۹-۲۰۶.